

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در چند جلسه گذشته بحث پیرامون این است که آیا موضوع شناسی بر فقیه لازم است یا خیر؟ یک بحثی است که امروز در مراکز حوزوی و تحقیقاتی دنبال می‌کنند که آیا فقیه باید موضوع شناسی کند یا نه؟ فقیه‌ای که می‌خواهد فتوا بدهد که مثلاً آیا تورم در باب خمس و ربا باید مورد توجه قرار بگیرد؟ آیا باید حقیقت تورم را بشناسد و بداند چه موضوعی است یا نه؟

به این مناسبت فرمایش سید یزدی¹ را محور قرار داده و تقسیمی که مرحوم سید فرموده بود را ذکر کردیم. ایشان موضوعات را سه قسمت کرد: (1) یکی موضوعات صرفه خارجی، (2) یکی موضوعات مستنبطه شرعی، (3) سوم موضوعات مستنبطه عرفیه.

دیدگاه برگزیده

مرحوم سید می‌فرماید: موضوعات مستنبطه عرفیه مثل موضوعات صرفیه خارجی، مربوط به عرف است و فقیه لازم نیست آنها را تعیین و تبیین کند، اما موضوعات مستنبطه شرعی را باید فقیه بیان کند. ما نیز به تبع مرحوم سید و با ادله‌ای که ذکر کردیم گفتیم موضوعات مستنبطه عرفیه مثل خود غنا، موضوع پول را عرف باید تشخیص بدهد و ربطی به فقیه ندارد.

منتهی عرف عام داریم و عرف خاص. عرف خاص باید به فقیه بگوید که تورم چیست؟ ما روی این نکته تأکید کردیم و الآن هم تأکید می‌کنیم. در موضوعات مستنبطه عرفیه اولاً معیارهای اجتهادی و استنباطی احکام وجود ندارد؛ یعنی ما نمی‌گوییم قرآن و روایات غنا را اینطور معنا کرده است؛ چون فرض این است که معنای شرعی ندارد، لذا آن معیارها وجود ندارد و اگر فقیه هم خودش با مراجعه به لغت و عرف معنای غنا را پیدا کند به عنوان رأی فقیه بما أنه فقیه نیست، بلکه به عنوان رأی فقیه بما أنه احدٌ من العرف است، مثل اینکه یک کارشناس دیگری تحقیق کند.

پس شناخت موضوعات مستنبطه عرفیه حتی در تورم وظیفه فقیه نیست، مثلاً از فقیه می‌پرسند مقدار تورم را در سرمایه کسر کنیم بعد خمس مازادش را حساب کنیم یا نه؟ بگوئیم فقیه باید حقیقت تورم را بداند، این فقیه اگر خودش یک کتاب‌های اقتصادی را مطالعه کرد و ریشه تورم را گفت در خلق پول است یا ریشه تورم در چاپ اسکناس و تکثیر نقدینگی دست مردم است و اینها را فهمید ربطی به فقهش ندارد و بما أنه فقیه نمی‌تواند اینجا نظر بدهد، بلکه بما أنه احدٌ من العرف است.

در بحث گذشته گفتیم بعضی از بزرگان فرمودند فقیه «بما أنه قاضٍ و بما أنه حاکم» باید تشخیص موضوع بدهد، گفتیم آنجا هم آن موضوع جزئی است و الآن بحث ما در موضوعات کلیه است، در قضاوت و حکومت اصلاً از محل بحث خارج است. تا اینجا چنین نتیجه‌ای را گرفتیم و این خیلی آثار در فقه دارد؛ یعنی اگر روی این مبنا پیش بیائیم خیلی جاهای فقه، فقیه نباید معین کند، بگوئیم الآن فقیه باید بیاید ارز دیجیتال را موضوع شناسی کند، که ارز دیجیتال چیست و چه هویتی دارد؟! فقیه می‌گوید معیار من در اینکه چیزی ثمن قرار بگیرد این است که پشتوانه داشته باشد، دو نفر می‌خواهند معامله کنند خودشان قرار بگذارند برای اینکه یک کاغذ باطله را پول قرار بدهند این پشتوانه ندارد و لذا معامله باطل است، معنای پشتوانه این است که اگر این ثمن

تلف شد شخصی بتواند عهده‌دار آن باشد.

بررسی ارز دیجیتال

در ارز دیجیتال شبهه غرر بودن مطرح است که جواب دادیم بحث غرر مطرح نیست، تنها شبهه‌ای که در آن باقی می‌ماند این است که پشتوانه ندارد. برخی از آقایانی که کار می‌کنند می‌گویند این فرضی که شما می‌گوئید امکان وقوعی ندارد، ولی یک دفعه ارز دیجیتال را برمی‌دارند از قیمت 90 هزار دلار یا 60 هزار دلار می‌آورند روی 10 هزار دلار، به این معناست که اعتبار ندارد، این کم و زیادهای فاحش عجیب و غریب است!

یک وقت خود دلار است و ارز حکومت‌های دیگر است که به اعتبار قدرت و دولت بالا و پائین می‌آید، حال اگر شما مالک بیت‌کوین شدید مثلاً ده بیت‌کوین دارید که شنیدم هر کدام به 90 هزار دلار می‌رسد، یک مرتبه اگر این را رسانند به یک دلار یا محوش کردند آن مقداری را که شما مالک هستید، دو جهت در آن وجود دارد که این دو جهت مشکل اعتبارش را زیر سؤال می‌برد، چون خیلی‌ها از من می‌پرسند و می‌گویند خیلی از جاهای دنیا دارند بر اساس این معاملات انجام می‌دهند. همین کشور خود ما که تحریم‌ها را دور می‌زد یکی از راه‌های ارزهای دیجیتال بوده است.

چرا ما بگوئیم این می‌تواند پول باشد یا نه؟ می‌گوئیم اگر اعتبار دارد ثمن است اگر پشتوانه دارد، قبلاً پشتوانه پول، طلا بوده، الآن پشتوانه‌اش دولت است ولو این دولت خودش فقیر باشد، اما به قول مرحوم والد ما پشتوانه است. ایشان می‌فرمود یک مالیت اعتباری دارد. منشأ اعتبارش دولت است و پول باید یک اعتباری پشتش باشد. لذا اگر اعتبار دارد می‌گوئیم معامله با آن صحیح است و اگر اعتبار ندارد معامله با آن باطل است، چه لزومی دارد که فقیه بیاید بیت کوین و نحوه مالکیت و خروج و ورودش را موضوع شناسی کند و یاد بگیرد؟!

موارد دیگر موضوعات مستنبطه عرفیه

در باب ماهی اوزون‌برون ممکن است بگوید اگر عند العرف فلس داشته باشد یا به حسب الواقع فلس داشته باشد دو مبناست، که غالباً همین را می‌گویند به حسب الواقع. اگر ماهی به حسب واقع یعنی ولو با دستگاه بفهمند فلس دارد ولی چشم ظاهری عرف آن را نمی‌بیند، اگر فلس دارد خوردنش حلال است و اگر فلس ندارد خوردنش حلال نیست.

در باب غنا ده دوازده تعریف برای غنا هست، فرض این است که ما می‌گوئیم غنا یک معنای شرعی ندارد، بلکه یک معنای عرفی دارد، وقتی معنای عرفی دارد چه لزومی دارد بگوئیم فقیه وقتی گفت این غناست غنا است! در باب موسیقی خود غنا موضوعات مستنبطه عرفی هستند، چرا مستنبطه؟ چون خیلی واضح نیست. یک وقت می‌گوئیم دَم، عرف می‌گوید دَم روشن است، کلب روشن است، ماء روشن است، یک وقت (به تعبیر مرحوم حکیم) موضوعاتی است که نیاز به نظر دارد، عرف باید با نظر او را بفهمد. جمعی از فقها گفتند چون نیاز به نظر دارد پس اینجا تقلید راه دارد و در موضوع هم باید خود فقیه موضوع‌شناسی کند و غنا را بیان کند و مقلد هم در آن تقلید کند! نه، مجرد اینکه نیاز به استنباط دارد موضوع را فقهی نمی‌کند که بگوئیم نظر فقیه بما أنه فقیه برای مقلد و عامی حجت است.

گفتیم تعجب این است در آن مسئله عروه محقق خوئی، مرحوم حکیم، مرحوم حائری، مرحوم بروجردی حاشیه دارند و تنها کسی که حاشیه ندارد امام خمینی¹ بود، آنچه همه اینها را یک مقداری به این طرف متوجه کرده کلمه استنباط است، «هذا الموضوع مستنبط و العامی لا یقدر علی الاستنباط».[1] یک زمانی می‌فرمودند حکم می‌کنیم فردا اول ماه است و تمام است، حکم فقیه را بر سایر فقها یک عده‌ای نافذ می‌دانند، یک وقتی هست که می‌فرمودند برای من ثابت شد، این حکم نیست. آنجا اگر کسی می‌گوید برای من ثابت نیست.[2]

جمع‌بندی بحث

یک وقتی هست که می‌گوئیم در بحث غربالگری آیا این تستی که از این کودک می‌کند ضرر دارد یا نه؟ این یک بحث مصداقی است، می‌گوئیم اگر ضرر هست جایز نیست، اگر ضرر نیست جایز است، باز این موضوع مستنبط یعنی موضوع کلی، یعنی کلی غنا چیست؟ کلی موسیقی چیست؟ کلی ارز دیجیتال چیست؟ اینها موضوعات مستنبطه عرفیه است و اصلاً فقیه به نظر ما نباید دخالت کند. ما اینجا انظاری را ذکر کردیم، آخرین نظر این تفصیلی بود که بین اینکه بگوئیم فقیه بما أنه فقیه بما أنه قاضی أو حاکم فرق بگذاریم که ما این تفصیل را هم جلسه گذشته جواب دادیم.

بررسی دیدگاه صاحب انوار الاصول

یک عبارتی را در بحث امروز از بعضی از مراجع معاصر بخوانم. ایشان در این کتاب انوار الاصول فرموده‌اند: «و المعروف فی الالسنه أن تشخیص الموضوع لیس من شؤون الفقیه»؛ در السنه آمده که تشخیص موضوع شأن فقیه نیست، و بعد ایشان فرمود «و لكن الصحيح أنه لا يمكن للفقیه تجرید الذهن و تفکیک الخاطر عنه»؛ نمی‌شود بگوئیم فقیه ذهن خودش را مجرد از تشخیص موضوع کند و بگوید به من چه ربطی دارد؟! «فإن لموضوعات الاحکام مصادیق معقّده غامضة»؛ بعضی از موضوعات یک مصادیق غامض و معقّد دارد «لا يقدر العوام علی تشخیصها»؛ عوام نمی‌تواند آن را تشخیص بدهد، «بل لابدّ للفقیه تفسیرها و تبیین حدودها و خصوصیاتها، كما يشهد علی ذلك أن كثيراً من الفروع المعنونة فی الكتب الفقہیة هی من هذا القبیل».

دوباره توضیح می‌دهند: «إن كان المراد من الموضوع هو الموضوعات الجزئیة أی مصادیق الموضوعات الكلية للأحكام كمصادیق الدم و الخمر و الماء المطلق و المضاف و غيرها فإنه كذلك»؛ در مصادیق موضوعات جزئیه فقیه نباید دخالت کند، فقیه نگوید این ضرر است یا نیست؟ به فقیه چه ربطی دارد؟ این آب هست یا نه؟ این دم است یا نه؟ «إن قلنا بأن المراد نفس الموضوعات الكلية»؛ اگر مراد از اینکه می‌گویند تشخیص موضوع ربطی به فقیه ندارد خود موضوعات کلیه است، «الواردة فی لسان الاخبار فلا اشکال فی أن تشخیصها و تعیین حدودها فی شؤون الفقیه»؛ ایشان تعبیر به «لا اشکال» دارد، خیلی هم تعجب است. «لا اشکال» در اینکه تشخیصش از شؤون فقیه است.

ایشان می‌فرماید: «و بعبارة أدقّ إن هذا القسم من الموضوعات»؛ یعنی یک موضوعات کلیه مستنبطه، «فی الواقع يستنبطه الفقیه بارتکاز العرفی»؛ فقیه روی ارتکاز عرفی خودش استنباط می‌کند، «يستخرجها و يأخذها من بین العرف بما أنه من أهل العرف ثم يرجعها إلى العرف»؛ بعداً هم تحویل عرف می‌دهد. می‌فرماید فقیه با ارتکاز عرفی خودش معنای این موضوعات را پیدا می‌کند و در اختیار عرف قرار می‌دهد، «يجعلها بأیدیهم بعد تفسیر خصوصیات و تبیین حدودها».

باز می‌فرمایند: «و إن شئت فانظر إلى فتاوی الفقهاء، مثلاً فیما یصح السجود علیه فقد ورد فی الدلیل أنه یصح السجود یجوز السجود علی الارض و ما یرجى منها إلا ما أکل و ما لبس یصح السجود إلا علی المأكول و الملبوس، فهذا عنوان العرف»؛ به عرف می‌گوییم هر چه مأكول است نمی‌شود بر آن سجده کرد، هر چه ملبوس است و به عنوان لباس استفاده می‌شود را هم نمی‌شود سجده کرد، بعد می‌فرماید: «تکلم الفقهاء فی مصادیقهم و أنه أی شیء یعدّ من المأكول و الملبوس، أی شیء لا یعدّ منهما، فقد یكون هناك مصادیق لا یقدر العرف علی تشخیص أنها منهما أو لیست منهما».

اینجا اشاره می‌کنند به فروع زیادی که مرحوم سید در عروه آورده است. مرحوم سید 20 فرع آورده در بحث مکان مصلی، در مسجد الجبّه، مثلاً یک فرعی این است که بر گیاهان دارویی «الادویه و العقاقیر کلسان الثور»، گل گاو زبان می‌شود سجده کرد یا نه؟ بر پوست میوه‌ها مثل گردو و پرتقال و خیار می‌شود سجده کرد یا نه؟ بر تفاله چای، بر هسته میوه‌ها می‌شود سجده کرد یا نه؟ اینها را مرحوم سید آورده است. شما آنجا ببینید متن سید را خیلی جاها می‌گوید: «یجوز» و حواشی می‌گوید «لا یجوز»، سید می‌گوید «الاقوی» و حواشی می‌گوید «الاحوط»، اختلافی است، ایشان می‌فرماید فقها چطور مصادیق اینها را معین کردند؟ [3]

اشکال واضح این است که ایشان می‌فرماید: «فإن الفقيه يستنبطه إن هذا القسم من الموضوعات يستنبطه الفقيه بارتكاز العرفی». ارتکاز عرفی فقیه به چه درد من می‌خورد؟ فقیه اگر روی ابزار و منابع دینی مثل قرآن و سنت گفت آیه قرآن ظهور در این دارد، ایشان می‌گوید فقیه با ارتکاز عرفی‌اش می‌آید این قسم از موضوعات را استنباط می‌کند و بعد تحویل عرف می‌دهد! همه حرفها همین است فقیه بما أنه فقیه برای من حجیت دارد، فقیه بما أنه أحد من العرف چه حجیتی دارد؟!

یک وقت از قول فقیه ما علم پیدا می‌کند عیبی ندارد ولی این دیگر تقلید نیست، اینجا در همین قسمت عبارت دو اشکال مهم علمی وجود دارد: یک اشکال این است که فقیه اگر بما أنه فقیه چیزی را به مقلد داد، مقلد باید تقلید کند، اما اگر فقیه بما أنه أحد من العرف چیزی را به مقلد گفت و مقلد علم پیدا کرد این دیگر تقلید نیست، مثلاً دکتری راجع به مریضی به شما می‌گوید که این مریض این مرض سرطان را دارد، شما هم این دکتر را حاذق می‌دانید و علم پیدا می‌کنید، حالا که علم پیدا کردید از او تقلید کردید؟! اینجا تقلید اصلاً معنا ندارد.

عجیب این است، گویا خودشان هم به این جهت یک توجهی داشتند و بعد از آن موارد یک إن قلتی را مطرح می‌کنند: «كيف يكون رجوع العوام إلى الفقيه في هذا القسم من مصاديق رجوع الجاهل إلى العالم أي كيف تمثلها أدلة التقليد»، جواب می‌دهند «إن أدلة التقليد تشملها و يكون الرجوع فيها من قبيل الرجوع الجاهل إلى العالم، من باب أنه ليس لها متخصص و خبير غير الفقيه».

در بحث اجتهاد و تقلید یکی از اشتباهات این است که بحث تقلید از مرجع تقلید را از مصادیق رجوع جاهل به عالم می‌دانند. در رجوع جاهل به عالم، جاهل بعد الرجوع می‌شود عالم ولی در تقلید اینطور نیست، صد سال هم تقلید کند بر جهلش باقی است، آنجا مصداق رجوع جاهل به عالم نیست و گفتیم رجوع جاهل به عالم در جایی است که آن عالم خبره باشد و جاهل از رجوع به او علم پیدا کند، در تقلید این مسائل اصلاً وجود ندارد.

به بیان دیگر، کبرای اینکه ما تقلید را از مصادیق رجوع جاهل به عالم بدانیم خدشه کردیم، گرچه در خیلی از کلمات هم این مطلب آمده، ولی اشکال این است که ادله تقلید می‌گوید «فارجعوا إلى من عرف حلالنا و حرامنا من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه فللعوام أن يقلدوه»، کجا دارد «من كان من الفقهاء عالماً بالموضوعات»؟! وقتی طبیب به شما گفت که فلان مرض را داری و شما هم علم پیدا کردی، حالا تقلید کردید؟ او راه علم را برای شما هموار کرده، تقلید یعنی فقیه می‌گوید نماز جمعه واجب است ما می‌گوئیم چشم و تبعیت می‌کنیم.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

پس اولاً، این مطلب تحقیقی خوبی است که بر خلاف مشهور است، مشهور یکی از ادله تقلید را مسئله رجوع جاهل به عالم می‌داند و ما این کبری را غلط می‌دانیم، تطبیق این کبری بر بحث تقلید غلط است.

ثانیاً، شما می‌فرمائید ادله تقلید، محور ادله تقلید «من عرف حرامنا و حلالنا» است، محورش روایت احادیثنا است، کجای اینها به موضوع شناسی ربط دارد؟! هیچ ربطی ندارد. فقیه «بما أنه مطلع على الشرع» در این دایره قولش در باب تقلید می‌آید، ولی در جاهای دیگر به هیچ وجه عنوان تقلید در او معنا ندارد. لذا این فرمایشات ایشان هم با این اشکالاتی که عرض کردیم مواجه است.

ایشان می‌فرماید اینجا فقها آمدند معین کردند، ما اشکال به همین‌ها داریم، اگر یک عرفی گفت گل گاو زبان مأكول است، پس سجده بر آن جایز نیست، دیگری گفت مأكول نیست، تفاله چای، قشر الفواکه، یک مواردی داریم که باید فقیه جواب بدهد، می‌گوئیم اگر یک چیزی در بعضی بلاد مأكول است و در بعضی بلاد مأكول نیست فقیه باید این را مشخص کند، یک چیزی در

بعضی از ازمینه مثلاً پوست پرتقال در بعضی از ازمینه مأكول نبوده و الآن شاید مأكول است، باید فقیه بیاید کلی را مشخص کند اما این بالفعل مأكول است یا ملبوس است ربطی به فقیه ندارد. اینکه خیلی جاهای فقه را عوض می‌کند یکیش در همین بحث ما یصح السجود علیه است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] . العروة الوثقى (المحشى)، ج1، ص: 58، مسئله 67.

[2] . نکته: یک زمانی در مسئله رؤیت هلال اختلاف شد یک عده‌ای از شهود آمدند پیش مرحوم والد ما و شهادت دادند که ما ماه را دیدیم، ایشان فرمودند همین کفایت می‌کند و شهود معتبر بودند، پیش چند نفر از مراجع رفته بودند و نظر آنها هم همین شد. آن زمان یک عده از آقایانی که در علم هیئت وارد بودند گفتند از نظر هیوی رؤیت ماه در شب گذشته محال بوده، من یکی دو روز بعد رفتم خدمت مرحوم آیت الله حسن زاده آملی استاد بزرگوارمان (من خود هیئت را سه سال خدمت ایشان خواندم، الهیات اشارت را هم پیش ایشان خواندم)، عرض کردم که خود شما که هیئت را به ما درس دادی در این قضیه چکار می‌کنی؟ اگر دو نفر شاهد عادل به شما بگویند که ما ماه را دیدیم، روی محاسبات فلکی بگوئید امکان رؤیت نیست، شما اینجا چه می‌گوئید؟ ایشان فرمودند من طبق همین بینه عمل می‌کنم. آن آدمی که می‌گوید بر اساس محاسبات، ممکن است محاسباتش دقیق نباشد و یک وقتی هم می‌گوید که علم حاصل شده که تعارض علم و بینه می‌شود، ولی اینها موضوعات مستنبطه عرفیه است. تازه در رؤیت هلال مستنبط هم نیست و آن یک موضوع خارجی است.

[3] . «أَنَّ لِكُلِّ حَكْمٍ مَوْضُوعاً، وَ الْمَعْرُوفُ فِي الْأُسْنَةِ أَنَّ تَشْخِصَ الْمَوْضُوعِ لَيْسَ مِنْ شُئُونِ الْفَقِيهِ، وَ لَكِنْ الصَّحِيحُ أَنَّهُ لَا يُمْكِنُ لِلْفَقِيهِ تَجْرِيدَ الذَّهْنِ وَ تَفْكِيكَ الْخَاطِرِ عَنْهُ، فَإِنَّ لِمَوْضُوعَاتِ الْأَحْكَامِ مَصَادِيقَ مَعْقَدَةٍ غَامِضَةٍ لَا يَقْدِرُ الْعَوَامُّ عَلَى تَشْخِصِهَا، بَلْ لَا بَدَّ لِلْفَقِيهِ تَفْسِيرِهَا وَ تَبْيِينَ حُدُودِهَا وَ خُصُوصِيَّاتِهَا، كَمَا يَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ كَثِيراً مِنَ الْفُرُوعَاتِ الْمَعْنُونَةِ فِي الْكُتُبِ الْفَقْهِيَّةِ (كَالْمَبْسُوطِ لِلشَّيْخِ، وَ الْقَوَاعِدِ لِلْعَلَامَةِ، وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لِلسَّيِّدِ الْيَزِيدِيِّ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ) هِيَ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ. وَ إِنْ شُئْتَ قُلْتَ: إِنْ كَانَ الْمُرَادُ مِنَ الْمَوْضُوعِ فِي الْمَقَامِ هُوَ الْمَوْضُوعَاتِ الْجَزْئِيَّةُ، أَيْ مَصَادِيقَ الْمَوْضُوعَاتِ الْكُلِّيَّةِ لِلْأَحْكَامِ، كَمَصَادِيقِ الدَّمِ وَ الْخَمْرِ وَ الْمَاءِ الْمَطْلُوقِ وَ الْمُضَافِ وَ غَيْرِهَا فَإِنَّهُ كَذَلِكَ، أَيْ لَيْسَ تَشْخِصُهَا مِنْ شُئُونِ الْفَقِيهِ، وَ أَمَّا إِنْ قُلْنَا بِأَنَّ الْمُرَادَ مِنْهُ هُوَ نَفْسُ الْمَوْضُوعَاتِ الْكُلِّيَّةِ الْوَارِدَةِ فِي لِسَانِ الْأَخْبَارِ فَلَا إِشْكَالَ فِي أَنَّ تَشْخِصَهَا وَ تَعْيِينَ حُدُودِهَا مِنْ شُئُونِ الْفَقِيهِ. وَ بِعِبَارَةٍ أَدَقَّ: أَنَّ هَذَا الْقِسْمَ مِنَ الْمَوْضُوعَاتِ - فِي الْوَاقِعِ - يَسْتَنْبِطُهَا الْفَقِيهِ بَارْتِكَازَهُ الْعَرْفِيِّ، وَ يَسْتَخْرِجُهَا مِنْ بَيْنِ الْعَرَفِ بِمَا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْعَرَفِ، ثُمَّ يَرْجِعُهَا إِلَى الْعَرَفِ وَ يَجْعَلُهَا بِأَيْدِيهِمْ بَعْدَ تَفْسِيرِ الْخُصُوصِيَّاتِ وَ تَبْيِينَ حُدُودِهَا، وَ إِنْ شُئْتَ فَانْظُرْ إِلَى فُتَاوَيِ الْفُقَهَاءِ مِثْلَ مَا يَصِحُّ السَّجُودُ عَلَيْهِ، فَقَدْ وَرَدَ فِي الدَّلِيلِ أَنَّهُ يَجُوزُ السَّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا إِلَّا مَا أَكَلَ وَ مَا لَبَسَ، فَهَذَا عَنَوَانُ عَرْفِيٍّ، وَ قَدْ تَكَلَّمَ فَقَهَاؤُنَا رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ فِي مَصَادِيْقِهِ وَ أَنَّهُ أَيْ شَيْءٌ يَعَدُّ مِنَ الْمَأْكُولِ وَ الْمَلْبُوسِ وَ أَيْ شَيْءٌ لَا يَعَدُّ مِنْهُمَا فَقَدْ يَكُونُ هُنَاكَ مَصَادِيقٌ لَا يَقْدِرُ الْعَرَفُ عَلَى تَشْخِصِ أَنَّهَا مِنْهُمَا أَوْ لَيْسَتْ مِنْهُمَا، وَ لَذَا أُوْرِدَ الْمُحَقِّقُ الْيَزِيدِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي هَذَا الْبَابِ مِنَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فُرُوعاً كَثِيراً لَتَبْيِينَ هَذِهِ الْمَصَادِيقِ الْمَشْتَبِهَةِ كَجَوَازِ السَّجُودِ وَ عَدَمِهِ عَلَى الْأُمُورِ التَّالِيَةِ: 1- الْأَدْوِيَّةُ وَ الْعَقَاقِيرُ كَلْسَانَ الثَّوْرِ. 2- قَشْرُ الْفَوَاكِه. 3- تَفَالَةُ الشَّاي. 4- نَخَالَةُ الْحَنْطَةِ. 5- نَوَاطِفُ الْفَوَاكِه. 6- رَقُّ الْكَرَمِ بَعْدَ الْيَبُوسَةِ وَ قَلْبِهَا. 7- مَا يُؤْكَلُ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ دُونَ بَعْضِ. 8- مَا هُوَ مَأْكُولٌ فِي بَعْضِ الْبِلَادِ دُونَ بَعْضِ. 9- النَّبَاتُ الَّذِي يَنْبَتُ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ (فَهَلْ هُوَ دَاخِلٌ فِي عَنَوَانِ «مَا أَنْبَتَهُ الْأَرْضُ» الْوَارِدِ فِي الرَّوَايَةِ أَوْ لَا؟). 10- التَّنْبَاكُ ... إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَشْبَاهِهَا. إِنْ قُلْتَ: كَيْفَ يَكُونُ رَجُوعُ الْعَوَامِّ إِلَى الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْقِسْمِ مِنَ الْمَصَادِيقِ مِنْ قَبِيلِ رَجُوعِ الْجَاهِلِ إِلَى الْعَالِمِ؟ أَيْ كَيْفَ تَشْمَلُهَا أَدَلَّةُ التَّقْلِيدِ؟ قُلْنَا: إِنْ أَدَلَّةُ التَّقْلِيدِ تَشْمَلُهَا وَ يَكُونُ الرَّجُوعُ فِيهَا مِنْ قَبِيلِ رَجُوعِ الْجَاهِلِ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ بَابِ أَنَّهُ لَيْسَ لَهَا مُتَخَصِّصٌ وَ خَبِيرٌ غَيْرُ الْفَقِيهِ، نَعَمْ لَوْ كَانَتْ هُنَاكَ مَوْضُوعَاتٌ يَكُونُ لَهَا فِي الْعَرَفِ خَبَرَاءُ مَعْرُوفُونَ يَجِبُ الرَّجُوعُ إِلَيْهِمْ دُونَ الْفَقِيهِ. وَ مِنْ الْأَمْثَلَةِ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ تَذَكَّرَ فِي هَذَا الْمَجَالِ عَنَوَانُ النَّظَرِ الْمَحْرَّمِ إِلَى الْأَجْنِبِيَّةِ فَإِنَّهُ أَيْضاً مِنَ الْمَوْضُوعَاتِ الْمَشْكَلَةِ مِنْ بَابِ أَنَّ لَهَا مَصَادِيقَ مَعْقَدَةٍ مَبْهَمَةٍ، فَهَلْ يَصْدُقُ عَلَى النَّظَرِ إِلَى تَصْوِيرِ الْأَجْنَبِيِّ فِي الْمَرَأَةِ مِثْلَ مَا أَوْ الْمَاءِ الصَّافِي أَوْ فِي تَلْفِيزِ عَنَوَانِ النَّظَرِ إِلَى الْأَجْنِبِيَّةِ أَوْ لَا؟» الْاجْتِهَادُ وَ التَّقْلِيدُ (أَنْوَارُ الْأَصُول)؛ ج3، ص: 561 - 563.